



بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام؛ و سیاست و حکومت

اسلام باید از سیاست و حکومت جدا شود؛

یا استبداد و استعمار باید زائل و زدوده شوند؟!

وقتی می توانیم ادعای « حق زندگی برابر » برای هم نوعان خود داشته باشیم ، که « زمینه زندگی برابر » آنها را از بین نبریم . و چنین امری زمانی ممکن میشود که زندگی جوامع بشری را در بعد مادی! خلاصه نکنیم و به « اصل فداکاری » هم که غیر مادیت ، معتقد و پایبند باشیم ، زیرا بر پایه مادیت نمیتوان به ممنوع خود احترام گذاشت و حق او را برسمیت شناخت . و با توجه به اینکه در نگرش و فرهنگ مادی، غیر از ماده و مادیت وجود ندارد ، اعتقاد و التزام به اصل فداکاری ، محال و ناممکن است و حتی موجودیت این اصل، انکار و بل افسانه تلقی میشود .

وقتیکه انسان فقط ماده و زندگی مادی را برسمیت بشناسد (و فکر و فرهنگش نیز مادی باشد) ، به ناچار تنها دنبال ماده خواهد افتاد و زندگی مادی را اصل میگرداند و همه چیز را فدای آن میکند . و همین است که آنهایکه در وادیهای مادی حرکت میکنند ، خواه ناخواه خود پرست میگردند و همه عوامل زندگی را به خود اختصاص میدهند ، و اگر هم بقای دیگران را برسمیت بشناسد ، بخاطر خود و برای استخدام و بهره کشی از آنهاست!! ، همانطور که برده داران تا بردگانشان خدمت کنند و امکان بهره کشی و یا فروش آنها وجود داشته باشد ، حاضر به کشتن آنها نخواهند شد . مثال زنده تر در میدان مادیت ،

نحوه تداوم انظمه استبدادی در جهان و از جمله نظام ولایت مطلقه خمینی است: استعمار و امپریالیسم غربی، نظامهای استبدادی را که خدمتگذاران آنها هستند، تا وقتی که جانشین وابسته ای را برایشان دست و پا نکنند، از سقوط و اسقاط آنها جلوگیری به عمل می آورند، و چون تغییر و جعل نظامهای سیاسی، به دلیل رشد و تکامل بشریت، از جمله در جوامع اسلامی، مشکل تر شده است، سعی میکنند نظام های استبدادی موجود، به هر بهایی حفظ شوند، و راه اندازی طرحهای گمراه کننده اصلاحات! در نظامهای استبدادی، در همین راستاست. در ایران نیز طرح اصلاحات استبدادی - استعماری به اجراء در آمد (هم در دوره سلطنت مطلقه پهلوی و هم در این دوره ولایت مطلقه خمینی)، اما مانند دیگر کشورها به شکست و بن بست رسید، و مایه رسوایی و افتضاح بیشتر استبداد و استعمار گردید.

اینجاست که جهت امکان یک زندگی مسالمت آمیز میان بشریت، نیازمند اصول و عقیده ای هستیم که اصل فداکاری را ممکن گرداند و روحیه فداکاری را در اجتماع ایجاد نمایند. اینست که این اصول و عقیده حتما باید دارای ابعاد معنوی و انسانی و فراتر از ماده و مادیت باشد، اصول و عقیده ای که تنها در دین توحیدی اسلام و در دینداری اسلامی یافت میشود، چونکه دین توحیدی اسلام، هم نظام مادی بشری را سر و سامان می دهد، و هم در این دین، الله رب العالمین، ناظر و شاهد گفتار و کردار بشری است، و هر مسلمانی نه تنها الله را ناظر و شاهد اعمال و رفتار خود می بیند، بلکه تخلف از اصول دینداری را و پایمال کردن حق و حقوق دیگران را مایه عذاب و عقاب خود در دنیا و آخرت تلقی و معنی می نماید. البته باید دانست که دین توحیدی اسلام، که توسط محمد رسول الله به بشریت رسیده، وقتی مایه رحمت و نجات میشود که زندگی بشری را در جوانب مختلفه و در میدان های مادی و معنوی، زیر پوشش و تحت اوامر و نواهی خود قرار دهد، و گرنه با ذهنی کردن و مربوط نمودن اسلام به آسمانها و عوالم عجیب و هیروتی، نه تنها دردی را دوا نمی کند، بلکه بر اثر بیکارگی و انزوا، حتی این ذهنیات خیالی و هیروتی و خرافاتی نیز از اذهان بیکاره های بی چاره، پاک می شود، و به «هیچ» مبدل می شود، همان چیزی که مستبدین و استعمارگران دنبال آن هستند و شیفته آن شده اند!!

استبداد (نظامهای سرکوبگر داخلی) و **استعمار** (دول سلطه گر خارجی) ، جهت ممانعت از تحقق آزادی و استقلال ملل جهان و عقیم کردن اراده بشریت و پایمال سازی حقوق انسانها و نفی مردمسالاری در جهان و در جوامع اسلامی ، اقدامات و حيله‌های بی شماری را بکار بسته و می بنددند ، اقدامات و حيله‌هایی که متاسفانه تا حد زیادی مؤثر افتاده ، و تا حال نیز ، در سایه انظمه استبدادی و عدم احساس مسئولیت جوامع زیر سلطه ، نسبت به سرنوشت دین و ملک و ملت ، و خیانت رهبران و رؤسای ملل بیچاره ، تسلط و هیمنه استعماری و استبدادی حفظ شده ، و از این طریق ، غارت منابع و ثروت های ملل و بلاد جهان ، تداوم یافته است . اینست که استعمارگران و امپریالیستهای جهان خوار ، عملاً ارباب و آقای جهان گشته و بلاد و جوامع اسلامی جزو زیر دستان آنها شده اند . آری ، بلاد و جوامع اسلامی هم زیر سلطه قرار گرفته ، و این زیر سلطگی ، موجب شده که آنها نیز دچار فقر و اسارت و حقارت شوند و به بردگان اقتصادی و سیاسی و فرهنگی تبدیل گردند ، در حالیکه کافی بود که مسلمین تنها این آیه قرآنی را عملی کنند : **و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا (نساء - ۱۴۱) :**

« هرگز الله راضی نیست که کافران بر مؤمنان مسلط شوند » .

استبداد و استعمار ، از استبداد ستیزی اسلام و نیز تاریخ سیاسی اسلام مطلع هستند ، و همین موضع ضد استبدادی و ضد استعماری اسلام است که استبداد و استعمار و امپریالیستها را برآن داشته تا هرچه بیشتر به فکر جداسازی دین اسلام از سیاست و حکومت بیفتند! ، طرحی که مدت‌هاست که رویش کار می کنند و به هر قیمتی هم که شده سعی دارند آن را ادامه دهند ، تا بلکه جوامع اسلامی تحت سلطه روی آزادی و مردمسالاری را بخود نبینند . **اینست که شعارهای :**

دین (اسلام) از سیاست جداست ، جدایی کامل دین (اسلام) از سیاست و حکومت ، باید دین (اسلام) را از سیاست و حکومت جدا کرد ، دین (اسلام) نباید در سیاست و حکومت دخالت کند ، و دین (اسلام) یک امر خصوصی و شخصی است ، و غیره ، در صدر مقالات و تحلیل های گوناگون و کتب و نشریات استبدادی - استعماری قرار داده می شوند . اما آنچه که عیان است اینست که این شعارها ، بیانگر دخالت آشکار سیاستهای استبدادی - استعماری در ماهیت دین و نحوه دینداری ، و مبین تبعیت سیاست منادیان جداسازی اسلام از سیاست و

حکومت، از استعمار و انظمه استبدادی است. بله استعمار و استبداد و تابعانشان، به سادگی بخود حق میدهند که در امور اسلام و مسلمین دخالت کنند و برایشان تعیین تکلیف کنند و حتی ماهیت دین و نحوه دینداری را به آنها تحمیل نمایند، اما آنها هرگز به اسلام و مسلمین، این حق و اجازه را نمیدهند که در جهت دهی به سیاستهای استعماری و در تغییر روش حاکمیت مستبدین دخالت نمایند!!، انگار که سیاست و حکومت ملک شخصی آنهاست! و بر این اساس می خواهند بگویند که سیاست و حکومت ویژه کفار و ملحدین و اهل فسق و فساد است، و ریاست و حکومت بر ملک و ملت، برای آنها خلق و مقرر شده است، همانهایی که منشاء فساد زمین و زمان ناشی از عملکرد آنها و روش ددمنشانه آنهاست. بله؛ بی دینان و زورپرستان استعماری و استبدادی، دین اسلام را از سیاست و حکومت جدا میکنند، اما برای این جداسازی هیچ احتیاجی به رای و نظر مردم ندارند و انتخاباتی هم بین مردم صورت نمی دهند!، و تنها با تکیه بر زور سلاح! این جداسازی را اعلام میدارند. بعدهم با وجود عداوتشان با مردم، نماینده مردم میشوند!، و برکناری اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت را سمبل آزادی و مردمسالاری معرفی میکنند؟!!!!!، این در حالیست که مثلاً در جامعه ای مانند جامعه ایران، فرهنگ دینی و اسلامی، فرهنگ بیش از ۹۰٪ مردم است، و بغیر از اسلام و مسلمین ملتزم، به کسی رای نمی دهند و به خواست خود کسی دیگر را قبول ندارند. حال بنگرید به وضع و حال این شیادان استبدادی و استعماری، که چگونه از طرفی، مدعی جداسازی اسلام از سیاست و حکومت میشوند، و در همان حال منادی آزادی و به اصطلاح غربی دمکراسی! می گردند؟!، دمکراسی که معنایی جز حکومت مردمی و حکومت مردم بر مردم ندارد.

آنچه معلوم است اینست که هدف از شعار جدایی دین از سیاست، دین اسلام (و مسلمان بودن است)، دینی که بوضوح، خطری جدی برای استبداد و استعمار میباشد، زیرا اگر مسیحیت را در نظر بگیریم می بینیم که درصد بسیار ناچیزی از مردم بلاد اسلامی، مسیحی اند. بگذریم از ماهیتیکه خود مسیحیت داراست و به دینی خرافی و غیرمؤثر و غیر جوابگو تبدیل شده است، و از اول هم، این دین، بیشتر اخلاقی بوده است. همچنین شعار جدایی مسیحیت از سیاست و حکومت در کشورها و جوامع اسلامی، از جمله در ایران، اصلاً مطرح نیست، و در غرب هم مدت‌ها و بل قرن‌هاست که مسیحیت بلا اثر شده است. علاوه بر اینها

کسی تاکنون استنباطی از شعار: جدایی دین از سیاست، به مفهوم جدایی مسیحیت یا یهودیت یا ادیان دیگر از سیاست و حکومت، حتی در بلاد خودشان، نکرده است، و چنین امری بکلی بلا موضوع است، چرا که جز حضور و حاکمیت اسلام و مسلمین، دخالت و حضور ادیان دیگر در سیاست و حکومت، نه ممکن است (به دلیل ماهیت غیر سیاسی و باستانی و خرافی‌شان)، و نه مشکلی برای استعمار و استبداد بحساب می‌آید، و بلکه وجود و حضورشان برای اغفال و استعمار توده‌ها ضروری نیز هست!، مانند نظام استعمار صهیونی در فلسطین، که ظاهراً بر پایهٔ یهودیت بوجود آمده و مجلس قانونگذاری اش هم «**کِنِسِت**» نامیده شده، و اشکالی هم نزد عمال استعماری و استبدادی پیش نمی‌آورد؟! حال تصور کنید؛ اگر در یک کشور اسلامی اینچنین بشود و مثلاً نام مجلس قانونگذاری در آن «**مسجد**» قرار داده شود، استعمارگران و اسلام ستیزان، چه غوغایی بر پا خواهند کرد!!، این در حالیست که کنیسه نیز عبادتگاه است، ولی چون عبادتگاه یهودیان صهیونی است و آنها آلت جنگ و تخریب استعمارگران غربی هستند، تبدیل آن عبادتگاه! به مرکز سیاست و حکومت و قانونگذاری! یک امر عادی و ناشی از ارادهٔ آزاد یهودیان! بحساب می‌آید؟!، بگذریم از سابقهٔ علمی و سیاسی مساجد در طول تاریخ اسلام و مرکزیتشان در قرارها و امور اسلام و مسلمین!، چرا که اصلاً حکمت وجود مساجد، تجمع مسلمین برای دینداری، مباحثات، تصمیمات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، و برای اعلام تعهد و اطاعت و التزام است، اما حالا می‌بینیم که چگونه خنثی شده‌اند و از کار افتاده‌اند، بحدی که هر مستبد و استعمارگر و اسلام ستیزی آنها را تحمل میکند!!

اگر معنای اسلامی سیاست را بیان کنیم، باید بگوییم: سیاست یعنی تربیت و بیدارسازی و ادارهٔ اجتماع. پس تربیت مردم و بیدارسازی و ادارهٔ جامعه، معنای اصلی و اسلامی سیاست است. اما اصطلاح سیاست در ادبیات معاصر، عبارتست از علم و روش حکومتداری و ادارهٔ اجتماع، که بدین وسیله، زندگی مردم و تنظیم امور مملکت و برنامه‌ریزی برای ابعاد داخلی و خارجی ملک و ملت میسر می‌گردد. این برنامه ریزیها ابعاد مختلف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، علمی، عسکری، و غیره را در بر میگیرند. پس معنای معاصر سیاست عبارتست از علم مملکت داری و ادارهٔ اجتماع، در همهٔ ابعاد اداری، اقتصادی، تعلیم و تربیت، فرهنگی، قضایی، دفاعی، خانوادگی، و غیره، که از معنای تاریخی و اسلامیش بسیار نزدیک است.

اینست که وقتی از سیاست صحبت میشود ، انواع علم و برنامه ریزی سیاسی به میان میآید ، مثل سیاست و برنامه ریزی اجتماعی ، سیاست و برنامه ریزی اقتصادی ، سیاست و برنامه ریزی تعلیمی و تربیتی ، سیاست و برنامه ریزی فرهنگی و هنری ، سیاست و برنامه ریزی طبی و بهداشتی ، سیاست و برنامه ریزی خانوادگی ، سیاست و برنامه ریزی قضایی ، سیاست و برنامه ریزی خارجی ، و غیره . بنابراین ، سیاست ، پرداختن بدین مسائل و اعمال و اجرای آنهاست . و سیاست اسلامی ، یعنی اجراء و تطبیق امور فوق الذکر ، بر پایه اصول و معیارها و موازین توحیدی اسلام ، و این میشود دینداری اسلامی . بعبارت دیگر ، اگر اسلامیت تنفیذ و تطبیق داده شود ، خود بخود « سیاست » اسلامی شده است ! ، اینجاست که راز حساسیت استبداد و استعمار به دینداری سیاسی و اسلام سیاسی (سیاست اسلامی و سیاست گذاری اسلامی) ظاهر میشود ، زیرا دینداری سیاسی عبارت از فعالیت برای حاکمیت اسلام و مسلمین است ! ، و همین قضیه کلیدی است که موجب عکس العمل شدید از طرف استبداد و استعمار و امپریالیسم میشود . پس اگر به صراحت جدایی دین اسلام از سیاست را تعریف کنیم ، چنین میشود : دین اسلام نباید اجراء و تطبیق داده شود و مسلمین نباید کاره ای باشند ! ، دین اسلام باید ذهنی و در اذهان باقی بماند و مسلمین هم باید زیر سلطه دشمنانشان قرار داشته باشند و از جهت دهی به اجتماع و برنامه ریزی برای ابعاد مختلف زندگی باید برکنار باشند ! ، دین اسلام نباید ملاک اتخاذ دوست و دشمن باشد و سیاست خارجی باید از تأثیرات اسلامی مصون گردد ، و مسلمین نیز که عامل شیوع اسلام اند ، باید طرد و حذف و یا نسبت به اسلام و اسلامیت ، جاهل و غافل نگه داشته شوند ! ، و خلاصه قوانین و احکام اسلامی باید در بعد ذهنی و در ذکر و دعا منحصر شوند ، و با سرکوب مسلمین و محروم نمودنشان ، باید حاکمیت استبداد و استعمار را تثبیت کرد ، و این اصل مسئله است . با این وضع ، بدیهی است که دین اسلام ، که فلسفه وجودی اش ، تطبیق و اجراء آنست (و معنای کلمه اسلام نیز همین تطبیق و اجراء و اطاعت است) ، اگر عملاً تطبیق نشود و بوسیله مسلمانان عاقل و سیاسی حالت اجرایی پیدا نکند ، دردی را دوا نخواهد کرد و گرهی از مشکلات مسلمین را نخواهد گشود و خنثی و عقیم خواهد گشت ، چرا که در این حالت موجودیت واقعی اش را از دست میدهد ، و آنگاه ! برای استبداد و استعمار تحمل میشود ! ، زیرا وقتیکه اسلام و مسلمین ، موجودیت خود را از دست میدهند ، دیگر مانع و رادعی برای

سلطه‌گری و غارتگری آنها باقی نمی‌ماند. اینست هدف نهایی استبداد و استعمار و عمالشان در رابطه اسلام و مسلمین، هدفیکه اسلام و مسلمین در آن، به حالت مرگ افتاده و وجود عینی خود را از دست داده‌اند، و طبعا انحطاط و اضمحلال، سرنوشت حتمی این وضع است، وضعی که دوره استعماری و استبدادی گذشته و حال، مصداق عینی آنست، و دینداری سیاسی و سیاست اسلامی، نافی چنین وضع مرگ آور و اسارت بار و ذلیلانه ای می‌باشد.

حال ببینیم روش‌هایی که میخواهند دین اسلام از سیاست و حکومت و

رهبری جدا و برکنار باشد چیست؟ دولتهای استعمارگر و نظامهای استبدادی و عمال و اذناشان میخواهند بگویند که دین اسلام ربطی به سیاست و حکومت و امور اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و عسکری و دیگر قضایایی که به اداره نظام سیاسی و رهبری کشور و هدایت فرد و اجتماع می‌پردازند، ندارد، و اسلامیت و دینداری اسلامی، امری صرفا شخصی است، و هر کسی خودش و خدای خودش!، یعنی: **الهه هواه (فرقان - ۴۳): «خدایش هوی و هوس اوست!»**.

یا اینکه بدخواهان اسلام و مسلمین و دشمنان آزادی بشر، چنین تبلیغ و تلقین میکنند که اوامر و احکام و قوانین اسلامی، لیاقت و توانایی رهبری سیاسی و اداره اجتماع و حل مسائل مختلفه زندگی را ندارد، زیرا اسلام و اسلامیت، امری مربوط به گذشته بوده و زمان آنچه که اسلامی است سپری شده است. در این دو موضعگیری، که اولی حيله گرانه است و برای عوام بیخبر عرضه میشود، و دومی ضد اسلامی است و برای محدوده‌های خاصتری تبلیغ میشود، **او لا** برای صحت و سقم آنها احتیاجی به مراجعه به آیات قرآنی و اصول اسلامی نمی‌بینند (تا بدانند که اسلام و آیات قرآن چه موضعی دارند و در رابطه با چه اموری بحث میکنند!)، چونکه هدف آنها تبلیغ و تحمیل اهدافیست که تعیین کرده‌اند. **ثانیا** درحالیکه اسلامیت را سپری شده و منحصر به گذشته تحمیل میکنند و آنرا برای زمان حاضر نالایق و ناتوان معرفی مینمایند، اما بجای احترام به انتخاب آزاد، امکان انتخاب را از جوامع اسلامی سلب نموده و حاکمیت خود را بر مسلمین تحمیل میکنند، و بدین شیوه، نظامهای استبدادی اسلام ستیز در بلاد اسلامی برقرار میسازند، پدیده ای که مایه استمرار جنگ و ویرانگری و عقب افتادگی می‌شود. و اینهم ناشی از این واقعیت است که: **موضعگیری اولی دروغ است و خودشان**

هم می دانند که دروغ است و دنیا می داند که اسلامیت شخصی گری نیست! ،
در مورد موضعگیری دومی هم ، با توجه به اینکه آنهم دروغ و خلاف واقع است و
اسلام حی و زنده و لایق و توانا و جوابگوی مشاکل بشری در همه مکانها و زمانها
است ، در نتیجه برقراری نظام استبدادی شان ، جهت سلب اراده و اختیار
از جوامع اسلامی ضروری میشود! ، چرا که دروغ و حيله گری ، در میدان آزادی و
انتخاب ، برباد میرود و صاحبانش مفتضح و رسوا میشوند . و اصلا اگر ادعایشان
واقعیت داشت و اسلام بی لیاقت و ناتوان بود و مربوط به گذشته بود ، میبایست
شیفته آزادی و انتخابات آزاد می شدند ، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد .
اینست که اسلام ستیزی دارای ماهیتی حيله گرانه و موجودیتش متکی به استبداد
و استعمار است . و این دو اصل ، پایه ادعاها و شعارهای اسلام ستیزان ، جهت
برکناری اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت و رهبری است .

اصلی که نزد بشریت جزو بدیهیاتست اینست که : برای شناخت هر چیزی
و جهت فهم هر فکر و مکتب و روشی ، راهی جز مراجعه به خودش وجود ندارد ، و
هر چیزی را باید با مراجعه به خود آن چیز شناخت ، نه از طریق دشمنانش! ،
و این اصل در باره دین اسلام نیز صدق می کند ، و برای شناخت آن ، باید به خود
اسلام و آیات قرآن مراجعه کرد . و در این میدان ، این خود اسلام است که باید
جواب بدهد که چه طبیعت و ماهیتی دارد ، و مثلاً آیا اسلام دارای ماهیتی
سیاسی است یا نه! ، نه دشمنان و بدخواهان اسلام و مسلمین؟! ، و نه اینکه
به زور استبداد و استعمار بر مردم تحمیل شود که دین اسلام از سیاست و حکومت
جداست و یا باید جدا شود . حال در این رابطه به این آیه از قرآن منزل توجه نمایید :
انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله (نساء : ۱۰۵) : « ای
محمد ، ما قرآن را بر پایه حق و عدالت بسوی تو نازل کردیم ، تا بر اساس تعلیمات
وحی الهی در بین مردم حکومت و قضاوت نمایی » . اما علیرغم این واقعیت صریح
و اعلام حکمت وجودی رسالت اسلامی مبنی بر حاکمیت وحی منزل بر بشریت
مسلمان ، می بینیم که بدخواهان اسلام و مسلمین ، به زور سلاح استبداد و
استعمار برای اسلام و مسلمین ، خط کشی و تعیین تکلیف میکنند؟! ، و به جای
اینکه بگویند که ما به زور سلاح استبداد و استعمار ، اسلام و مسلمین را از صحنه
حذف می کنیم ، اعلام میدارند که اسلام از سیاست و حکومت جداست و نباید در
زندگی بشری دخالت نماید! ، و اینچنین فریبکاری میکنند و بشریت و مسلمین را

گمراه میسازند. بعد هم خطاب به مردم عامی و بیچاره چنین تفهیم می کنند که اسلامیت فقط ذکریات و عبادات فردیست و ربطی به سیاست و حکومت و رهبری مردم ندارد!، و هر چه سیاست و کار سیاسی است، دروغ و حيله بازی است!، و سیاست پدر و مادر ندارد (سیاست ماکیاولی و لا اخلاقی خود را تعریف میکنند!)، در نتیجه مسلمین نباید به سیاست و کار سیاسی بپردازند، چونکه فاسد و منحرف میشوند؟!، و حتی میگویند: برای حفظ کرامت و قداست اسلام و قرآن باید آنها را از سیاست و حکومت دور نگه داشت؟!، و محدوده آنها مساجد بیخاصیت است!! البته در این میان، برخی آخوندها نیز مرتکب خیانت های بزرگی شده و مستمرا این تعالیم استبدادی- استعماری را به خورد مردم ساده لوح و عامی داده اند، که حالا هم آثارش باقیست. خلاصه بدخواهان اسلام و مسلمین، از اسلام ستیزان و حکام استبدادی- استعماری گرفته، تا آخوندهای خیانتکار و فرنگ رفتگان غرب زده و.... سیاست و کار سیاسی و تلاش برای مردمی کردن حکومت را آنقدر وحشتناک و خطرناک به مردم معرفی کرده اند که مردم از لفظ سیاست نیز می ترسند!، و هر جا که بحثی سیاسی در بین مردم صورت گیرد، افرادی پیدا میشوند و تذکر می دهند که از سیاست صحبت نکنید؟!، بدون اینکه خودشان هم بفهمند که دارند در سیاست دخالت میکنند، و همین بحث نکردن از سیاست، خودش عین سیاست میباشد (سیاست سکوت!)، و با این روش در خدمت سیاستهای استعماری و استبدادی و در خدمت دشمنان آزادی و مردمسالاری و رشد بشری قرار میگیرند، و اصلا همین «[سیاست ظاهرا غیر سیاسی](#)» است که وضعیت استبدادی- استعماری موجود را بوجود آورده است. بله یاران جهالت و خیانت، از طرفی سیاست را دروغ و حيله گری، و سیاسيون را دروغگو و حيله گر معرفی میکنند!، اما خودشان تابع قانون و مقررات و اعمالی بوده و هستند که این دروغگوها و حيله گر ها آن را وضع و اجراء میکنند؟!، بله آنها سیاست را تحریم و آنرا عامل فساد و انحراف مسلمین تبلیغ میکنند، اما در همان حال، تبعیت و اطاعت از سیاسيون حيله گر و استبدادی- استعماری را حلال و مباح می سازند و حتی با زبان دینی آنرا واجب و با زبان امروزی آنرا لزوم اجرای قانون و مقررات تلقی میکنند. برای مثال در خود ایران ولایت مطلقه، بسیارند کسانی که به قول خودشان کاری به سیاست ندارند، اما خیلی بسادگی در انتخابات استبدادی شرکت میکنند و مثلا به نمایندگان استبدادی یا رئیس جمهور نظام ولایت مطلقه

رای می دهند و به آنها مشروعیت ظاهری و ساختگی می دهند!، و یا اینکه خود جزو گردانندگان نهادها و ادارات نظام استبدادی می شوند!!، بگذریم از اینکه حتی خود سکوت در مقابل نظام استبدادی، یک نوع سیاست محسوب میشود، و این سیاست به نفع نظام استبدادی است، و اصلاحی از روشها و سیاستهای استبدادی - استعماری، به سکوت کشاندن مردم است، و متأسفانه بسیاری آنهايي که در دام «[سیاست سکوت](#)» افتاده اند.

نکته جالب و گفتنی در روش استبداد و استعمار درباره رابطه دین و سیاست اینست که: در همان حال که مصرانه بر طبل جدایی دین اسلام از سیاست و حکومت میکوبند، اما هر جا و هر گاه سیاستهای سلطه گرانه شان اقتضا نماید، بلافاصله دین اسلام و غیراسلام و رجال به اصطلاح دینی را در سیاست و حکومت و جنگ و سازمانهای جاسوسی و دخالت میدهند و آنها را در راستای اهداف خود به خدمت می گیرند، بدون اینکه داستان جدایی دین و سیاست حتی به مغزشان خطور نماید؟!!!!، و نمونه اخیر و خیلی روشن این واقعیت را میتوان در عراق و در مورد آخوند سیستانی ذکر کرد، آخوندی که بنابر حجتیه ای و مهدوی بودنش، معتقد به جدایی اسلام از سیاست و حکومت تا ظهور مهدی بود!، اما زمان ثابت کرد که مهدی مورد نظر سیستانی، اهداف و سیاستهای استعمارگران و خصوصاً انگلیس بوده است، و همین بود که به محض اینکه آمریکا و انگلیس محتاج دخالت او در سیاست عراق شدند، بعنوان «[مرجع عالی و پرنفوذ شیعیان عراق!](#)» علم گردید و در جهت پیشبرد اهداف و سیاستهای آمریکا و انگلیس وارد عمل شد. و بدین صورت مرحله جدایی دین و سیاست سیستانی به پایان رسید و آنها مجدداً یکی شدند. همچنین جریانات فرقه ای مثل مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق (تحت رهبری حکیم و خامنه ای) و حزب الدعوة جعفری و مالکی نیز به همین شیوه تحمیل شدند و حکام دست نشانده آمریکا و انگلیس گشتند. بگذریم از اینکه جیش مهدی در حضور اشغالگران امریکی - انگلیسی تاسیس شد، بدون اینکه چنین مسئله ای مطرح شود که چرا یک جیش و یک نیروی مسلح باید بر پایه مذهب و تحت رهبری یک عنصر متعصب و فرقه ای (مقتدی صدر) تاسیس شود، تا اینکه بعداً «[فرق الموت](#)» راه اندازی نماید، آنهم در کشوری که قرار است از وضع استبدادی بسوی آزادی و مردمسالاری حرکت نماید؟؟؟؟!!!! همچنین داستان رفتن آخوند خمینی از عراق به پاریس و موافقت غرب با بازگشت

او به ایران نیز در همین راستا قرار دارد ، و آنها خوب میدانستند که خمینی یک عنصر مذهبی و فرقه ای است که وارد صحنه سیاست و حکومت شده است . این وضع در مورد حکام مذهبی - امریکی سعودی هم صدق میکند ، و آمریکا و غرب در رابطه با حکومت مذهبی آنها نه تنها مشکلی ندارند ، بلکه با تمام قوا آن را حمایت و حفاظت میکنند ، چونکه این نظام تماما در خدمت آنهاست . و خلاصه فرستادن ارتجاع مذهبی و استعماری به میدان سیاست و حکومت و راه باز کردن برای آنها ، برای همه آزادیخواهان و استقلال طلبان ، آشنا و قابل درک است . پس این مسئله که « اسلام از سیاست جداست یا نه! » ، و یا این مسئله اخیر که **ایدئولوژی از سیاست جداست یا نه!** همه وابسته به سیاستها و اهداف استعماری و استبدادی است ، و از همین روست که مثلا پدیده « اسلام آمریکایی » ظاهر شده است ، و از همینجاست که فساد دینداری آغاز میشود ، چراکه در اینصورت ، دین ، آلت فسادکاری حکام و رؤسای استبدادی - استعماری سیاسی می شود و صرفا جهت اهداف سلطه گرانه و غارتگرانه و برای مردم فریبی به کار گرفته می شود . بنا بر این ، مسئله اصلی نزد استبداد و استعمار ، در مورد رابطه اسلام و سیاست و حکومت ، نه جدایی آنها از یکدیگر و نه پیوند آنها از همدیگر است ، بلکه مسئله اصلی و معیار نهایی ، هماهنگی و عدم هماهنگی دین و یا فکر و عقیده مورد نظر با اهداف و سیاستهای استبدادی و استعماری است . اگر هماهنگ بود ، پیوند آنها امری خوب و ضروری است ، اما اگر هماهنگی نداشت ، هر دین و عقیده ای باشد ، از جمله اسلام ، باید بطور کامل! از سیاست و حکومت ، از آموزش و مدارس ، از فرهنگ و اقتصاد ، و از همه چیز! جدا شود ، و یکسره راهی دیار نیستی گردد! مثلا در باره همین نظام ولایت مطلقه در ایران ، که هنوز یکطرفه نشده است : اگر این نظام در خدمت اهداف و سیاستهای استعماری باشد (مانند همکاری اش با آمریکا و ناتو در افغانستان و عراق) ، مذهبی بودنش نه تنها اشکالی ندارد ، بلکه سودمند هم هست ، و حتی برای تدوام آن ، کمک و همکاری نیز می شود ، همانطور که تا حال در کل چنین بوده است . و بالاخره از منظر غربی ، نهایت این نظام استبدادی - مذهبی ، وابسته به اینست که آیا آخوندها وارد یک سازش اساسی با غرب میشوند؟ یا اینکه ناچارا راه مقابله و درگیری را درپیش میگیرند؟ اینست مسئله اساسی! ، نه اینکه این نظام ، مذهبی است یا نیست ، مخالف پیوند دین و سیاست و حکومت است یا موافق پیوند دین و سیاست و حکومت! ، چنین

چیزی مطرح نیست ، و هیچ وقت هم مطرح نبوده است ، و ماکیاولی گری غربی همین است . و همانطور که می بینیم ، همین مخالفان سیاسی و حکومتی شدن دین اسلام ، **از طرفی** ، نظام استبدادی و مطلقه خمینی را که به نام اسلام و اسلامیت ، مشغول سرکوبگری و جنایتکاری است ، جهت بدنام سازی اسلام و مسلمین ، بعنوان نظامی اسلامی تبلیغ و معرفی میکنند و حتی آن را مصدر همه حرکات اسلامی می شناسانند ، اما **از طرف دیگر** ، همین منادیان استعماری و امپریالیستی (که خواهان جدایی اسلام از همه چیز هستند!) ، با روابط گرم و پنهانی که با این نظام خرافی و مطلقه برقرار میکنند ، اثبات کرده اند که به آسانی میتوانند با چنین جنایتکارانی کنار بیایند و حتی آنها را اصلاح طلب و روشنفکر تبلیغ نمایند! ، البته به شرط آنکه در خدمت استعمار و امپریالیسم قرار گیرند . اما دشمنی و عداوت استبداد و استعمار و عمال محلی شان ، با اسلام و مسلمین ، که هرگز در خدمت استعمار و امپریالیسم و انظمه استبدادی دست نشانده قرار نخواهند گرفت ، پایان ناپذیر است ، و تضاد این دو خط ادامه خواهد یافت ، تا زمانی که استعمارگران و استبدادیان ، تسلیم جوامع آزادیخواه و استقلال طلب شوند . اینست که بزرگترین خطری که استبداد و استعمار و امپریالیسم را تهدید میکند ، اسلام و مسلمین هستند ، و بنابراین ، طبیعی است که در پی هر طرح و برنامه ای علیه اسلام و مسلمین باشند ، و طرح جداسازی دین (اسلام) از سیاست و حکومت و رهبری ، در صدر طرحهای استعماری و امپریالیستی و استبداد دست نشانده به شمار می رود .

جدایی دین اسلام از سیاست و حکومت و رهبری ، در کشورها و جوامع اسلامی ، از جمله در ایران ، یعنی اینکه : مردم مسلمان ، چه بصورت فردی و چه بصورت دسته جمعی ، در سرنوشت خود و سرنوشت مملکت خود و سرنوشت دین ایمان خود و وضع اقتصاد خود و فرهنگ خود و خانواده خود و... دخالت نکنند و کاری به حال و آینده خود نداشته باشند و در رابطه با خوشبختی و سیه روزی خود بی تفاوت و تماشاچی باشند! ، وضع کشور و مملکت و اسلامیت ، رو به رشد است یا رو به نابودی ، ربطی به مردم نداشته باشد ، منابع و ثروت کشور در جای خود مصرف میشود یا به غارت می رود ، به مردم مربوط نباشد ، و در یک کلام میخواهند که فرهنگ عدم مسئولیت در مردم قوت بگیرد ، همچنانکه تا حدود

زیادی این خصیصه بوسیله « چماق سرکوب » جزو فرهنگ مردم شده است . اینست که می‌خواهند عدم دخالت در سیاست و کار سیاسی ، بصورت عرف و عادت در آید ، چیزیکه تا اندازه ای آنرا به انجام رسانده اند ، اما چنین وضعی قطعاً دوام نخواهد آورد و بیداری ملل اسلامی، پدیده شوم خنثی شدن را خنثی خواهد کرد . البته بدیهی است که هدف اصلی و اساسی در مسئله جداسازی اسلام از سیاست و حکومت ، اینست که امور سیاست و حکومت نباید بدست مسلمین باشد ، و نباید مسلمین حاکم و رهبر باشند ، زیرا در این صورت ، سیاست و حکومت به صاحبان خود برگردانده میشود و حکومت مردمسالار میشود و رشد و ترقی نصیب جوامع اسلامی می گردد . اینست که استعمار و استبداد دست نشانده ، چنین کاری را تحمل نمیکنند و برای مهار و غارت بلاد اسلامی و برای « ویرانه ماندن » شان باید سکان سیاست و حکومت بدست عمال بیگانه و خائن به ملک و ملت باقی بماند! ، از اینروست که برکنار ماندن مسلمین از حکومت و رهبری، خط قرمز استعمار و استبداد اسلام‌ستیز شده است . پس حساسیت مسئله ، بیشتر در حضور مسلمین در سیاست و حکومت است ، تا دخالت اسلام در آن ، چونکه دین اسلام خود بخود چیزی نیست تا سیاست و حکومت را اداره و رهبری نماید! ، بلکه این مسلمین هستند که میتوانند قوانین اسلام را در زندگی اجراء و در کشورداری دخالت دهند و قوانین اسلامی را حاکمیت بخشند . بدون رهبری مسلمان و بدون برنامه‌ریزی ، اسلامیت اجراء شدنی نیست! ، و همه طرورها نیز برای اینست که مردم مسلمان و جوامع اسلامی ، امر سیاست و رهبری را به استعمارگران و امپریالیست ها و مستبدین دست نشانده بسپارند ، تا ملل مسلمان و بلاد اسلامی به اسارت و سلطه آنها در آید و سرنوشت آنها و اقتصاد و ثروات آنها و چگونه زندگی شان در اختیار و اراده استعمارگران و مستبدین دست نشانده قرار گیرد ، و این خواست اصلی استعمار و امپریالیسم و استبداد دست نشانده است .

بنابر این : در حالیکه تمامی ارکان زندگی و حیات انسان مسلمان ، اعم از عرف و فرهنگ اش ، رسوم و عادات اش ، کسابت و اقتصاد اش ، نحوه تشکیل خانواده اش ، تربیت فرزندان اش ، تعلیم و تحصیلاتش ، قضاوت و حل و فصل اختلافاتش ، اعیاد و تفریحاتش ، ماهیت خوراک اش و نحوه استفاده از پوشاک ، و حتی جزئیترین مسائل در زندگی اش، متأثر از دین اسلام و دیانت اسلامی است ، ادعای اینکه دین اسلام باید از زندگی مسلمین و سیاست کشورداری و سیاست

اجتماعی و سیاست اقتصادی و سیاست فرهنگی و سیاست آموزشی و سیاست تربیتی و سیاست قضایی و سیاست بهداشتی و جدا شود ، جز خشنودسازی استعمار و امپریالیسم و نظامهای استبدادی چیز دیگری نمیتواند بحساب آید .

نکته دیگر اینکه : بر پایی حکومتی غیر دینی و خارج از اسلامیت ، در یک جامعه اسلامی ، آنها هم با رای و انتخاب مردم مسلمان! واقعا عجیب است! ، **چونکه :**

اولا چنین چیزی محال است و ممکن نیست که مردمی مسلمان یک نظام غیر اسلامی را انتخاب و بدان رای بدهد ، **ثانیا** اگر چنین چیزی واقع شود ، حتما تحمیلی و استبدادی است و با رای و انتخاب مردم مسلمان نمیباشد ، چرا که یک جامعه مسلمان به حکومتی غیر اسلامی رای نخواهند داد . مگر ممکن است مسلمانی برخلاف افکار و عقاید خود به کسی و نظامی رأی بدهد؟! ، **اینست که تاکید میشود :** اگر آزادی انتخاب وجود داشته باشد و جبرها او را مجبور به رأی دادن به مخالفان خودش نکنند ، و مثلاً از شدت فقر و محروم شدن ، یا از ترس دچار شدن به مشکلات امنیتی ، یا بنابر اینکه شغل و کارش را از دست میدهد و مجبور به این کار نشود ، در غیر این صورت ، کسی با علاقه خودش به چیزی رأی نمیدهد که مخالف اعتقادات و پسندهای او باشد ، و این کار فقط از مردمی مجبور و یا از دیوانگان ساخته است ، امری که بر دشمنان اسلام و مسلمین هم پوشیده نیست ، و جداسازی اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت و رهبری ، به معنای استبدادی و استعماری بودن آنها و دشمنی با آزادی و مردمسالاری و کثرت گرایی است . آنها می خواهند در جهان اسلام به بهانه جداسازی اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت و رهبری ، به استبداد و سرکوبگری و غارتگری بپردازند ، بالاخره باید برای استبداد و استعمار و خفقان هم بهانه ای تراشید؟! **آری؛** در جامعه ای دینی و اسلامی ، هر حکومتی به رای و انتخاب مردم برپا شود ، بصورت خودکار ، دینی و اسلامی خواهد بود ، و حاکمانش جزو اصلح مسلمین! ، و این یعنی : **« حکومت مسلمین بر مسلمین »** ، و نص قرآن نیز که فصل الخطاب و آخرین سخن برای هر مؤمن و مسلمانی است ، در این رابطه چنین می فرماید : **یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم : « ای اهل ایمان و اسلام ، از الله و از رسول الله و از حاکمانی که از خودتان و از مسلمین هستند ، اطاعت و پیروی کنید »** . بله این آیه یک امر بدیهی را بیان می کند ، زیرا کسی که

مسلمان است باید از الله و از رسول اسلام و از حاکمان منتخب و مورد رضایت مسلمین تبعیت و اطاعت کند ، نه از فکر و فرهنگ غیر اسلامی و یا از کسانی که جز نابودی فوری و یا تدریجی اسلام و مسلمین را آرزو نمیکنند .

از توضیحات فوق الذکر نتیجه می گیریم : همانطور که یک نظام و حکومت اسلامی در وطن و در جامعه اسلامی ، طبیعی و بدیهی و خودکار و خودرو است ، نظام و حکومت غیر اسلامی نیز در وطن و در جامعه اسلامی بالبداهه و خودبخود استبدادی و تحمیلی است ، و کارش بصورت حتمی و اجتناب ناپذیر به وابستگی به غیر مسلمین و استعمارگران منتهی میشود ، و این اصلی انکارناپذیر است ، و در دنیا و در طول تاریخ ، حکومتی غیر دینی در جامعه دینی وجود نداشته و نخواهد داشت و وجود هم ندارد که تحمیلی و استبدادی نباشد . اینست که هر کسی شعار جدایی دین اسلام از سیاست و حکومت را در جوامع اسلامی سر دهد ، حيله گری و مستبد بودن و استعماری بودن او حتمی و مسلم است . البته اگر مخالفتش را با اسلام و اسلامیت اعلام کند و خواستار جامعه ای غیر اسلامی و در نتیجه حکومتی غیر اسلامی شود ، این امر دیگری است ، و در صورت مسالمت آمیز بودن ، مشکلی پیش نمی آورد و چنین کاری یک مسئله عادی است . این وضع در رابطه با جوامع و کشورهای غیر اسلامی هم صدق میکند ، و مثلاً برپایی حکومت اسلامی در یک جامعه غیر اسلامی : اولاً امکان ندارد ، و ثانياً ، در صورت وجود آن ، استبدادی خواهد بود و بالاخره ساقط میشود . مثلاً اگر در جوامع غربی ، که درصد مسلمین آنها ضعیف میباشد ، حکومتی اسلامی بر پا شود ، این حکومت استبدادی خواهد بود ، چونکه خواست مردم کشورهای غربی و همچنین فرهنگ این مردمان ، با اسلام و حکومتی اسلامی مغایرت دارد . ولی اگر مسلمانان آن کشورها اعلام مسلمانی کنند و خواستار جامعه اسلامی و حکومت اسلامی شوند ، امری عادی و کار بجایی خواهد بود و حق آنهاست .

اما در رابطه با نظام ولایت مطلقه خمینی : استبدادی بودن نظام ولایت مطلقه خمینی (که به نام جمهوری اسلامی خود را می شناساند ، ولی در خود قانون اساسی اش نیز ، فرقه ای بودن و ولایت فقیهی و مطلقه ای بودنش تصریح شده است) به خاطر اسلامی بودن آن نیست ! ، بلکه دقیقاً به دلیل غیر اسلامی بودن و دشمنی اش با اسلام و مسلمین است . نظام استبدادی ولایت مطلقه ، نه

تنها از نظر احزاب و سازمانها و شخصیت های مسلمان ایران (و حتی آنهایی که جزو این نظام استبدادی و غیر اسلامی بوده اند و حالا آن را نفی میکنند) ، بلکه از نظر همه احزاب و سازمانها و شخصیت های اسلامی جهان ، یک نظام فرقه ای و دشمن اسلام و مسلمین و هم دست مهاجمان استعمارگر غربی به کشورهای اسلامی است . در میدان فرقه گرایی نیز ، که مدعی آنست و رسماً فرقه ای و مدعی مذهب اثنا عشری است ، کم نیستند آخوندها و شیعه یان اثنا عشری غیر ولایت فقیهی ، که جزو مخالفان این نظام استبدادی هستند ، و همه آنهایی که شیعه مهردوی محسوب میشوند (که اصل شیعه است) جزو این مخالفان میباشند . یا بسیاری از آخوندهاییکه حتی ولایت فقیهی و جزو روسای این نظام استبدادی بودند ، امثال حسین علی منتظری و طاهری اصفهانی و همفکرانشان ، مخالف آن گشتند . بگذریم از ملاهای عاقل و منفتحی که از اول مخالف خمینی و نظام ولایت فقیهی اش بودند ، و طالقانی نمونه آنهاست . از توده های شیعی هم که می پرس ! ، اکثریت قاطعشان مخالف این نظام استبدادی هستند . همچنین تمام اهل سنت ایران ، و نیز هر که مسلمان اجتهادی و آزادیخواه و اهل توحید و امت واحده است ، همه و همه ، دشمن این نظام استبدادی و شرک آمیز و فرقه گراست . و اگر غیر از این بود ، نظام ولایت مطلقه تن به آزادی و انتخابات آزاد میداد ، نه اینکه یک جامعه ۷۰ میلیونی را خفه نماید . کدام نظام سیاسی است که مردمش همراهش باشند ، اما از انتخابات واقعی و آزاد حتی برای یکبار وحشت داشته باشد؟؟!!

نظام ولایت مطلقه خمینی ، نظامی استبدادی و فرقه ای و ادامه نظام سیاه صفوی است ، نظامیکه در رابطه با لعنت و تکفیر مسلمین نیز همان رویه لاعنان غدار صفوی را دنبال می کند! ، همچنانکه این نظام در برابر موضع ارتدادی « تحریف قرآن » هم موضعی نگرفته است ، و حالا در ایران ولایت مطلقه بیش از همیشه داستان مصحف فاطمه ، که در برابر قرآن حی و حاضر علم شده و قرار است مهدی آن را برای شیعیان صفوی به ارمغان آورد! تبلیغ و ترویج میشود . بله! و در سایه همین نظام است که قبر خیالی قاتل خلیفه دوم مسلمین (ابولؤلؤ مجوسی) در کاشان! به زیارتگاه جهال بی خرد تبدیل شده است . آری؛ نظام ولایت مطلقه ، نظام جهالت و خرافات ، نظام کینه و عداوت فرقه ای ، و نظام استبداد و شرک و مادیت است ، همانطور که هر مسلمانی میداند که

دین اسلام، دین آزادی و انتخاب، دین صلح و همزیستی، و دینی است که در آن هر کسی آزاد است سخن بگوید و آنچه را می‌خواهد بشنود، و بر پایه آزادی و اختیار، آنچه را می‌پسندد انتخاب نماید. اینست که همگان می‌بینند این نظام استبدادی چه بلای بزرگی روی دوش مسلمین است، بحدی که در حال حاضر، مخالفان اصلی این نظام استبدادی را توده‌های مسلمان و احزاب و روشنفکران مسلمان تشکیل می‌دهند. و اینکه مردم مسلمان ایران به این نتیجه رسیده‌اند که این نظام استبدادی و خرافه پرست، واقعاً ضد اسلامی است، چیزی آشکار و واقعیتهای انکارناپذیر است. گرچه این نظام استبدادی در گمراه‌سازی بی‌خبران از دین و دینداری، نقش داشته است، اما فرهنگ و اعتقادات دینی و اسلامی مردم بحدی هست که از اعمال جنایتکارانه این نظام ضد اسلامی کمتر متاثر شود، و بدون اینکه حتی تبلیغ کافی در زمینه غیر اسلامی بودن این نظام مطلقه و صفوی صورت گیرد، مردم مسلمان ایران با درک و شناخت حد اقلی که از کلیت اسلام دارند، این نظام را غیر اسلامی و فرقه‌ای و استبدادی میدانند و کسی نمی‌تواند آنها را به اسلامی بودن این نظام قانع نماید.

پس تبلیغ نظام استبدادی ولایت مطلقه به عنوان جمهوری اسلامی،
از طرف استعمارگران و اسلام ستیزان بیگانه پرست (مستبدین محکوم)،
بزرگترین کمک به این نظام استبدادی و تلاشی است برای مشروعیت دادن بدان.
دشمنان اسلام و مسلمین میخواهند این نظام فرقه‌ای و ارتجاعی و استبدادی،
هر چه بیشتر به نام اسلام به سلطه‌گری و جنایتکاری خودش ادامه دهد، و
آخر الامر این همه جنایت و قساوت و سلطه‌گری بنام عملکرد اسلامی قلم بخورد
و به گردن اسلام و مسلمین آویخته شود!، همان دینی که مصدر آن قرآن منزل
است، قرآنی که فلسفه نزولش، برپایی «عدالت» در میان بشریت است، آنجا که
میفرماید: **انا ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس
بالقسط: «همانا رسولان خود را همراه با دلایل و پیامهای روشن فرستادیم، و
همراه آنها کتابها و قاعده‌ها فرستادیم، تا اینکه مردم بر اساس عدالت زندگی
زندگی کنند».** همچنین قرآن پیروز در رابطه با هدف دعوت اسلامی چنین
اعلام می‌دارد: **و الله یدعوا الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم:**
«و الله انسان‌ها را به جهان صلح و سلامتی دعوت می‌کند و کسانی را که

میخواهند به راه نجاتبخش توحید هدایت مینماید». اما نکته زیبا در این رابطه اینست که عدالت و صلح و سلامتی دین اسلام بحدی در میان مردم رواج دارد که خود بخود به محض اینکه کسی «بد» عمل نماید و یا دیگران را آزار دهد، حتی در ابعادی نه چندان گسترده، او را به عنوان انسانی دور از دین و مسلمانی میشناسند، چه برسد به اینکه کسانی در سطح ملی مشغول ظلم و جنایتکاری و سلطه گری شوند!، همچنین اگر در جوامع اسلامی و از جمله در هر نقطه ای از ایران، کسی به کسی بگوید که شما مسلمان نیستی، این بزرگترین اهانت نسبت به او تلقی می شود، و مایه نزاع و مشاجره می گردد. یا اینکه در اجتماع اگر از کسی سؤال شود که شما مسلمان هستی یا نه؟ ضمن بروز تعجب از چنین سؤالی، ممکن است سائل نفهم فرض شود!، و احتمالاً در جواب سؤال او گفته شود که به چه حقی چنین سؤال هتاکانه ای را مطرح میکنند؟!!

این مسائل، از طرفی عمق تأثر مسلمین از اسلام را منعکس میکند، و از طرف دیگر بیان میدارد که عشق و علاقه جوامع اسلامی به اسلام چقدر عمیق و گسترده است، و چنین شور و علاقه ای به دین اسلام، جواب محکمی به ادعا و تبلیغات اسلام ستیزانی است که اسلام را دین زور و شمشیر معرفی می کنند؟!!!، همان کسانی که جز زور استبدادی و استعماری را و جز قدرت و سرکوبگری را و جز مادیت و ماکیاولیت را و جز تنازع و بقای اقوی را برسمیت نمیشناسند!، البته متأسفانه خود مسلمانان، بر اثر تعالیم شرک آمیز آخوندی، و نیز بی خبری از واقعیت تعالیم توحیدی، دچار انحرافات زیادی شده اند، اما باز هم در کل، فرهنگ مردم از جمله فرهنگ مردم ایران، دینی و اسلامی است. اینست که اگر این نظام مستبد و فرقه ای، به نام اسلام و مذهب، مرتکب جنایت و خیانت میشود، بجای بدبین شدن از اسلام و اسلامیت، خود این نظام را مسئول می شناسند!، بله، استعمار و امپریالیسم و مستبدین محکوم، مردم مسلمان ایران را بریده از اسلام تبلیغ می کنند، اما واقعیت غیر از اینست. واقعیت اینست که استعمار و امپریالیسم و استبداد محکوم، میخواهند چنین دروغی را واقعیت جلوه دهند، تا بر اساس آن، نوع نظام و حکومت خود را بر آینده ایران تحمیل نمایند، و بدین شیوه باز میخواهند مردم مسلمان ایران را از بدست گرفتن سرنوشت خود محروم سازند. اینست که با راه اندازی تبلیغات دروغین می خواهند اثرات منفی عملکرد

این نظام استبدادی و ارتجاعی را روی دوش اسلام و مسلمین بیندازند ، نه ناشی از ماهیت و عملکرد نظام استبدادی ولایت مطلقه خمینی .

سؤالی که در اینجا در مورد رابطه مسلمانی و سیاست و حکومت مطرح میشود اینست : **مسلمان چه کسی است؟** آیا هر کس گفت که من مسلمانم ، دیگر او مسلمان است و در برابر چیزی قرار نمیگیرد؟ در این رابطه چنین می گوئیم : مسلمان کسی است که مؤمن به آیات قرآن و تسلیم به قانون الله و مجری امر و نهی باشد که به وسیله محمد مصطفی «ص» و زیر عنوان وحی (قرآن) و جهت نجات انسان از « **بندگی غیر از الله** » به بشریت اعلام شده است . یا : مسلمان کسی است که به آنچه در قرآن آمده ، مؤمن و ملتزم باشد و در برابرش احساس مسئولیت نماید ، و برای تحقق اسلامیت ، تلاش و زمینه سازی کند . در غیر اینصورت او را نمیشود مسلمان بحساب آورد ، و لو ادعای مسلمانی کند . خلاصه مسلمان کسی است که از روی ایمان و یقین ، تسلیم اوامر و نواهی و قوانین الله شده است ، و این اصل دینداری اسلامی است ، و این یعنی عبودیت ، عبودیتی که مختص الله است ، و تخصیص عبودیت به الله « **توحید** » نام دارد . و **سه بعد توحید** از این قرار است : صفات مطلق و نامحدود مختص اوست (توحید صفات) ، تنها خالق جهان هستی اوست (توحید ربوبیت) ، و تنها حاکم و قانونگذار جهان و انسان اوست (توحید الوهیت) . در اینجا سخن ما روی توحید الوهیت و روی مسئله حاکمیت الله و اطاعت از اوست ، و معنای آن چنین است : باید فقط از قوانین آن تنهای نامحدود و آن تنهای خالق و آن تنهای حاکم و قانونگذار ، و از قوانین و اجتهاداتی که در راستای توحید و اصول توحیدی قرار دارند ، اطاعت و پیروی کرد ، **زیرا حق قانونگذاری مختص اوست** ، و او احکم الحاکمین است . به عبارت دیگر ، نه تنها اسلام و قوانینش باید حاکم و همه کاره و فصل الخطاب باشند ، بلکه نباید غیر از اسلام و قوانین الله حاکمیت داشته باشند ، و این میشود توحید ، و نظام ناشی از آن ، همان نظام توحیدی است . و **نظام شرک** ، یعنی نظامی که آلوده به غیر از اسلام و قوانین غیر اسلامی است ، و علاوه بر توحید و اسلامیت ، شرک و بی دینی هم در آن حضور و حاکمیت دارد . **با توجه به این مبانی** ، شعار جدایی دین اسلام از سیاست و حکومت چنین میشود : نه تنها نباید حکم و قانون مختص اسلام باشد (**نفی توحید**) ، و نه تنها نباید اسلام و غیر اسلام در حکم و قانون شریک باشند (**نفی شرک**) ، بلکه باید تنها غیر اسلام دارای حکم و قانون

باشد، و حکم و قانون باید مختص غیر اسلام و در انحصار اسلام ستیزان باشد (انکار اسلام). زیرا معنای حذف اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت و قانونگذاری اینست که جز غیر اسلام و جز قوانین غیر توحیدی نباید به سیاست و حکومت و رهبری دسترسی داشته باشند، و قوانین اسلامی و توحیدی و به تبع آن مسلمین باید از سیاست و حکومت رهبری حذف شوند (سبحان الله!). این در حالیست که قرآن منزل صراحتاً چنین می فرماید: **و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین (آل عمران - ۸۵): «هیچ دینی غیر از اسلام قابل قبول نیست، و هر کسی دینی جز دین اسلام را دنبال نماید، در آخرت جزو زیانکاران خواهد بود»**. بنابراین، نظام اسلامی و نظام انکار اسلام، دو نظام متناقض هستند، و جوامع اسلامی در رابطه با این «مسئله اساسی» در یک دو راهه حساس و سرنوشت ساز قرار گرفته اند، و بالاخره باید دست به انتخاب بزنند و تسلیم زور استبداد و استعمار نشوند.

بله، طبق آیات قرآن، دین اسلام نه تنها از سیاست و حکومت و رهبری مسلمین جدا نیست، بلکه بر هر مسلمانی واجب است که غیر از حکم و قانون الله را در زندگی و در حاکمیت بر خود نپذیرد. و آیه: ان الحكم الا لله امر الاتعبدوا الا اياه ذالک الدین القیم (یوسف - ۴۰): «حکم و امری جز حکم و امر الله قابل پذیرش نیست، و مقرر شده که غیر از احکام و اوامر الله اطاعت نشود، اینست دین محکم و استوار». واضحتر از این نمیتوان نظام توحیدی را بیان نمود. همچنین آیه: **الا له الحكم و هو اسرع الحاسبین (انعام - ۶۲): «همانا حکم و امر ویژه الله است، و او سریع ترین حساب گران است»**. و آیه ای دیگر: **و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون (مائده - ۵۰): «چه حکم و امری بهتر از حکم و امر الله برای کسانیست که اهل یقین و ایمان هستند»**. و آیات متعدد دیگری که صراحتاً حکم و امر و قانون را منحصر به الله میسازند. بنابراین، بدیهی است که یک مسلمان اگر طبق آیات قرآن عمل کند، هرگز نباید امر و قانون غیر توحیدی را تقبل نماید. البته این امکان وجود دارد که مسلمانان از این آیات که هیچ، بلکه از آیات دیگر و حتی از اصول دینداری هم غفلت ورزند، همانطور که متأسفانه اکثراً چنین بوده است، و وضع فلاکت بار مسلمین بعد از ۱۴۰۰ سال بر خورداری از هدایت اسلامی! محصول همین غفلت و بی توجهی به آیات قرآن و حتی به اصول

دینداری اسلامی است . با وجود این ، اگر راه انتخابات آزاد هموار شود و خفقان مداوم استبداد و استعمار از سر مردم برداشته شود (که آنهم بدون همت مردم و تلاش جدی برای آزادی و مردمسالاری ممکن نمیشود) هرگز حکومتی غیر اسلامی در جوامع اسلامی تحمل نمی شود ، همچنانکه تحمل نشده است ، و برای ممانعت از ظهور همین اراده ملل مسلمان است که استبداد و استعمار از استعمال زور و زندان و کشتار مستمر مسلمین بی نیاز نمی شود . و اصلا این وحشیگری و سرکوبگری ، نتیجه مقاومت مردم مسلمان در برابر مستبدین و استعمارگران است . اینست که نظام استبدادی در جوامع اسلامی ، بیش از همه به ضرر مسلمانان و خصوصا مسلمانان روشنفکر و احزاب و سازمانهای توحیدی و آزادیخواه تمام شده است . و وجود نظام استبدادی و استعماری و خرافه پرستانه و منافقانه شان بر ملا شود . در نظام استبدادی ولایت مطلقه هم ، این مسلمانان و احزاب و سازمانهای توحیدی و آزادیخواه و استقلال طلب هستند که بیش از همه مخالفان زیر فشار تهاجمات ارتجاعی و استبدادی هستند . همین مسلمین آزادیخواه و استقلال طلب از طرف استعمار و امپریالیسم هم تحمل نمیشوند و مورد تهاجم گسترده استعماری و امپریالیستی واقع شده اند . و تنها یار و پشتیبان مبارزان و آزادیخواهان مسلمان ، بعد از الله ، مردمان مسلمان و جوامع اسلامی است ، همان مردمان و جوامعی که استبداد و استعمار از آزادی و استقلال آنها و از رای و انتخاب آنها وحشت و هراس دارد ، و رابطه آنها و استقلال طلبان و آزادیخواهان مسلمان به شدت زیر مهار و صعب العبور شده است ، و ممنوعیت و عدم وجود هر نوع حزب و سازمان توحیدی و اسلامی در بسیاری از کشورهای اسلامی ، از جمله در ایران ولایت مطلقه ، نمونه هراس و دشمنی استبداد و استعمار با اسلام و مسلمین و با احزاب و سازمانها و جریانات اسلامی است . آری ؛ استبداد و استعمار بهتر از همه بر این امر واقفند که مسلمانان مبارز و آزادیخواه ، بیشتر از هر جریانی در میان مردم نفوذ و تأثیر دارند ، و به همین خاطر ، بیشتر سرمایه گذاریهای استبدادی و استعماری صرف سرکوب و قلع و قمع آنها میشود .

استبداد و استعمار روی قضیه جداسازی دین از سیاست و حکومت در کشورها و جوامع اسلامی ، خیلی کار و سرمایه گذاری کرده اند ، و یکی از اهداف اساسی استبداد و استعمار از قضیه جداسازی دین اسلام از سیاست و حکومت ،

« نزاع دائمی بین مردم و دولت و حکومت است » ، یعنی از طرفی حکومت های غیر اسلامی و ضد اسلامی بر پا می کنند ، و از طرف دیگر با توجه به اینکه مردم مسلمان هستند ، طبیعی است که حکومت غیر اسلامی و قوانین ضد اسلامی را تحمل نکنند ، در نتیجه بین مردم که تابع قوانین اسلامی هستند ، با حکومت غیر اسلامی که مجری قوانین غیر اسلامی است ، تضاد و نزاع بوجود می آید و زمینه سازش و تفاهم بین طرفین از بین می رود . و بدین صورت ، نزاع و درگیری بین مردم و دولت ادامه می یابد ، بنحوی که جنگ و نزاع بی پایانی را بر کشورها و جوامع اسلامی تحمیل می کند ، جنگ و نزاعی که هر نوع پیشرفت و برنامه ریزی و سرمایه گذاری را منتفی میسازد ، همان چیزیکه استعمار و امپریالیسم جهانخوار دنبال آنست ، و در سایه آن به غارت ثروتهای مادی و انسانی این جوامع مبادرت میورزد ، و این سیاست ، مایه « ویرانه ماندن » کشورها و جوامع میشود . و با توجه به اینکه نظامهای استبدادی دست نشانده نیز در خدمت آنها هستند ، هر نوع صدا و اعتراضی را در نطفه خفه میکنند ، پدیده شومی که مدتهاست در کشورها و جوامع اسلامی شاهد آن هستیم ، و بدین خاطر در هیچیک از کشورها و جوامع اسلامی ، بین مردم و نظام حاکم ، آشتی و تفاهم وجود ندارد . بنابراین ، جوامع اسلامی ، همیشه با نظامهای غیر اسلامی و تحمیلی ، که « زور » جوهره آنهاست ، در حال جنگ و نزاع می باشند ، چه در قالب مبارزات مسلحانه و خونین ، و چه از طریق تشکلات سیاسی سری ، و چه بصورت خشم های خفته ای که روزی بر قدرت استبدادی غلبه میکند ، و « خشم و نا آگاهی » این غلبه را بشدت ویرانگر میسازد . در دوره استبداد و خفقان هم ، زمانی که شدت استبداد و سرکوبگری به اوج خود میرسد و امید به اسقاط سریع نظام استبدادی از بین میرود ، مردم دسته دسته جهت نجات از شر نظام استبدادی ، به خارج از کشور (و اکثرا دیار استعمار! و منشاء نظام استبدادی!) فرار میکنند ، که در این رابطه نمونه کم نداریم و به این نمونه های شوم هر زمان اضافه میشود . در خارج از کشور نیز این بیچارگان ، بدام استعمارگران میافتند و برنامه ویژه اینتگریشن (integration) (جذب و هضم) بر روی آنها اجراء میشود ، و در راه غربی کردن آنها فعالانه تلاش میکنند ، بنحوی که این غربی شده ها ، در آینده! ، حتی برای ملک و ملت خود ، بجای آنکه عامل پیشرفت و ترقی باشند ، عامل اختلال و تلاشی می شوند ، زیرا آنها حامل جرثومه آداب و فرهنگ غربی به کشورها و جوامع اسلامی بوده و باعث

اختلال و زحمت برای آن کشورها و جوامع می شوند .

و اما اگر رابطه دین و سیاست و حکومت را بیشتر بشکافیم ، باید بگوییم : اسلام را نه تنها در کشورهای اسلامی ، بلکه حتی در کشورها و جوامعی که مردمان آن اصلا مسلمان هم نیستند ، نمی توان از دخالت در سیاست و قانونگذاری دور نگه داشت . و مثلا استعمار و امپریالیسم غربی ، که در حال حاضر بزرگترین سرمایه ها را صرف نابودی اسلام کرده و اسلام از مهمترین مشکلات استعمار و امپریالیسم به شمار می رود ، و حتی دوست داشتند که نام اسلام از صفحه روزگار نیز حذف شود ، باز هم کمتر میتوانند در کشورها و جوامع خودشان ، صریحا قوانین ضد اسلامی وضع کنند و مانع دینداری مسلمین شوند ، و بلکه باید گفت : حتی بسیاری از قوانین مدنی و تجارتي و مسافرتي شان با توجه به قوانین اسلامی وضع می شود! ، و این مسئله ولو جهت جلب مشتری و یا بخاطر عدم مشکل آفرینی برای خودشان باشد ، باز هم جای توجه است ، و اصل اینست که حتی غیرمسلمین هم نمی توانند ، اسلام و مسلمین را نادیده بگیرند . البته اگر حقوق پیروان ادیان و مذاهب و مسالک مختلف در همه کشورها و جوامع رعایت و به آنها اصالت داده شود ، به نفع همه جهات خواهد بود ، و چنین توجه و انعطافی بین ادیان و ملل ، صلح و آشتی بین المللی و زندگی مسالمت آمیز بشری را میسر می سازد . اینجاست که ماهیت آن اسلام ستیزانی که خواستار جدایی کامل! دین اسلام از سیاست و حکومت و قانونگذاری در کشورها و جوامع اسلامی! میشوند ، بیشتر شناخته میشود ، و حقیقتا باید آنها را یا جهال بی خبر و یا دشمنان کینه توز اسلام و مسلمین تلقی کرد ، که امید و تکیه گاهشان ، دول استعماری و زور سلاح دشمنان آزادی و استقلال ملتهاست .

از لحاظ تجربه عملی میدانیم وقتی که اسلام و مسلمین سیاست و حکومت را بدست گرفتند ، کار خیلی موفق از آب درآمد ، و حداقل میتوان دوران صدر اسلام و بعد از بعثت پیامبر تا اواخر عصر خلفای راشدین را با افتخار فراوان یاد کرد ، و بعد از آنهم ، گر چه حاکمیت دین اسلام در اثر غفلت مسلمین و خیانت بسیاری از فرصت طلبان ، که حکومت مردمی و شورایی اسلام را به ملوکیت استبدادی و پادشاهی تبدیل کردند ، اما اسلام توانست به یک فرهنگ اصیل و مردمی درآید و در جوامع مسلمان ریشه بدواند و مستقر شود ، و مایه خیر و برکت فراوان برای

بشریت گردد. و همین امر باعث شد که پرچم علم و تمدن به مدت هزار سال به دست مسلمین باشد و بشریت در رابطه با علوم مختلفه و رشد عقلی و نحوه حکومتداری و قانونمند کردن مجتمع و تعیین حقوق زن و مرد، و غیره، وارد مرحله جدیدی شود، و اینهمه، و دهها برابر اینها، از دستاوردهای سیاست و حاکمیت اسلام و مسلمین است، آنهم در زمانیکه غرب در قرون وسطایش میزیست، همان قرون وسطایی که حالا هم از آن بعنوان دوره‌های ظلم و جهل و جنایت یاد میشود. **بنابر این، چیزیکه در نظر و عمل ثابت شده** اینست که اسلام دینی است که میتواند تکامل و ترقی را به انسان ببخشد و او را به مراحل عالی رشد و انسانیت برساند. اسلام دینی استقلال طلب و آزادیبخش است، و مسلمین را موظف میکند که حاکمیت استعمار و استبداد و سلطه گران را به هیچ وجه تحمل نکنند و در برابر سرنوشت خود و سرنوشت دین و ملک و ملت خود احساس مسئولیت نمایند، تا اینکه برده و زیر سلطه کسی واقع نشوند، و تنها متصل به الله رب العالمین باشند. بله مسلمین باید آزاد و مستقل باشند و سرنوشتشان بدست خودشان باشد، و هرگز نباید استثمار و بهره کشی طاغوتیان استبدادی و استعماری را تحمل کنند، و بجای آن، باید در جهت تحقق این سه اصل اساسی گام بردارند: آزادی، توحید، فداکاری. در غیر این صورت، کارشان به شرک و زیر سلطگی، و فقر و استثمار زدگی منتهی میشود، همانطور که فعلا شده است، و بدین خاطر رسالت توحیدی اسلام، عقیم و بلا اثر گشته است.

استبداد و استعمار خوب می دانند که اگر مسلمانان بر پایه دین و عقاید توحیدی و اسلامی خود حرکت و عمل کنند، بساط شان درهم پیچیده می شود و دیگر نمی توانند به سلطه گری و غارتگری بپردازند، چیزی که منتهی به اضمحلال و زوال استبداد و استعمار می شود. اینست که جهت تداوم سلطه گری و غارتگری، به هر نقشه و حيله ای متوسل می شوند، و در این راستا اصل را بر ماکیاولیت قرار می دهند و هر وسیله و خدعه ای را مشروع می سازند. براین مبنا با توجه به «**حساسیت حکومت و رهبری**»، جداسازی اسلام و مسلمین از سیاست و حکومت، در راس اهداف و طرحهای استعماری - استبدادی قرار میگیرد و به سیاست اساسی (استراتژیک) استعماری - استبدادی تبدیل میشود. اینست که همیشه تمرین و تکرار و تلقین می کنند که: دین اسلام «**باید**» از سیاست و حکومت جدا شود. هر چند میدانند که اینکار شدنی نیست، و همچنین

بهتر از مسلمین میدانند که دین اسلام از سیاست و حکومت جدا و مجزا نیست!، و می دانند که اصلا حکمت و دلیل آمدن اسلام، حاکمیت قوانین الله بر زندگی بشر است، تا اینکه انسانها بردهٔ نوع خود و دارای ارباب متفرقه نباشند، دین و عقیده ای که با سلطه گری و غارتگری و استثمارگری استبداد و استعمار در تضاد کامل و ابدی قرار دارد، و اصلا با توجه به این اصول توحیدی و جهت خلاص از دست اسلام و مسلمین، شعار جدایی اسلام از سیاست و حکومت را علم کرده اند. بله آنها می دانند که اسلام بدون سیاست یعنی هیچ!، بدون حکومت یعنی هیچ!، بدون رهبری یعنی هیچ!، همانطور که اسلام و مسلمین بدون یکدیگر یعنی صفر!، یعنی نابودی!، اما به خیال خودشان میخواهند آن را تدریجا از بین ببرند!، و همین است که می گویند دین (اسلام) از سیاست و حکومت جداست، خدعه ای که فقط در سایهٔ سرکوبگری استبدادی و استعماری و یا در سایهٔ وجود مردمی رذیل و جاهل تصور میشود.

آری؛ ضروریست و در صدر واجبات است که مسلمین و جوامع اسلامی، مجدداً قوانین توحیدی و عقاید اسلامی و فرهنگ اسلامی را بر سرنوشت خود حاکمیت بخشند، زیرا این تنها قوانین توحیدی و عقاید اسلامی و رهبری مسلمین است که ضامن آزادی و مردمسالاری و استقلال و ترقی در بلاد و جوامع اسلامی و من جمله در ایران است، و به قول شهید شریعتی: باید بازگشت به خویش نماییم و به اصل اسلام برگردیم. این جنبش و نهضت، حدود یک قرن است که شروع شده است، و حال باید بدان سرعت بخشید، و تا رسیدن به آزادی و مردمسالاری و استقلال، و حصول یک زندگی توحیدی و عادلانه و رشد یابنده، و تحقق اهداف توحیدی قرآن، باید بجوشیم و برزمیم. **آن روز مبارک باد.**

سازمان موحدین آزادیخواه ایران

۱۰ ذو الحجه ۱۴۲۷ - ۹ دی ۱۳۸۵